

# مهاجرین اصفهانی به سرزمین هند (در دوره جلال الدین محمد اکبر)

دکتر کریم نجفی برزگر\*

## چکیده

عصر صفوی، دوران مهاجرت گسترده شعرای ایران به قلمرو گورکانیان هند و دکن است که رونق شعر فارسی و گسترش فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را در هند در پی داشت. این مهاجرت‌ها در دوره سلطنت شاه طهماسب اول صفوی آغاز شد و در دوره سلطنت جلال الدین محمد اکبر به اوج خود رسید. حمایت دربار گورکانی از هنرمندان و شعرای ایرانی مهاجر سبب شد تا مکاتب نوین هنری و ادبی در کشور هند به وجود آید. همایون و اکبرشاه و نیز دولتمردانی چون خان خانان عبدالرحیم و نواب ظفرخان، همواره با شعرا و هنرمندان مصاحبت داشتند و از حمایت و ترغیب آنان غافل نبودند. در میان این مهاجران، تعدادی از شعرای اصفهانی بودند که به هند کوچیدند. در این مقاله به ذکر شرح حال تعدادی از شعرای مهاجر اصفهانی به هند پرداخته شده است.

**کلیدواژه‌ها:** اکبر، شعرا، هند، ایران، صفویه.

## مقدمه

هندوستان سرزمینی است که در طول تاریخ به جهت جاذبه‌های خود همواره شاهد مهاجرت‌های اقوام مختلف بوده است که تأثیراتی بر فرهنگ این سرزمین نهاده‌اند. جامعه‌شناسان دو عنصر را در مهاجرت‌ها مؤثر و اساسی می‌دانند. عنصر اول مربوط به عوامل جاذب در سرزمین مهاجرپذیر و عنصر دوم مربوط به سرزمینی است که مهاجرت از آنجا صورت می‌پذیرد. در مهاجرت صنوف مختلف ایرانیان به سرزمین هند عوامل جاذب و دافع نقش مهمی را ایفا نموده و زمینه‌های مهاجرت فردی و جمعی طبقات مختلف ایرانیان را به هند سبب گردیده است. ایرانیان از دیرباز با سرزمین هند آشنایی داشته و با مطالعه منابعی چون شاهنامه فردوسی آشکار می‌شود که تصور جاذب و رباینده‌ای از هند در ذهن آنان وجود داشته است. چنانکه فردوسی می‌گوید:

من امروز در دفتر هندوان      همی بنگریدم به روشن روان  
چنین بُد نوشته که در کوه هند      گیاهی است چینی چو رومی پرنده  
چو بر مُرده پراکنسی بی‌گمان      سخنگوی گردد هم اندر زمان

(ج ۸، ص ۲۴۸)

بر این اساس برزویه طبیب به همراه هیأتی از پادشاهی ساسانی برای به دست آوردن اکسیر حیات به هند رفت و گرچه به آن دست نیافت اما اثر ارزشمند کلبله و دمنه موسوم به پانچاتانترا<sup>۱</sup> را به ایران آورد که ترجمه آن از پهلوی به عربی و نیز به فارسی منثور و منظوم توسط ایرانیان نه تنها در حیات فکری و فرهنگی ایرانیان تأثیر خود را بر جای گذاشت بلکه در معرفی فرهنگ هندیان به جهانیان نیز نقش عمده‌ای را ایفا نمود.

ثروت سرشار و وفور نعمت‌های گوناگون نیز در طول تاریخ سبب لشکرکشی‌های متعدد به این سرزمین بوده است. ایرانیان در سال ۵۰۰ ق. م حملات خود را به هند و دره سند آغاز کردند و پس از تسخیر، آنجا را بیستمین ساتراپ خود قرار دادند و هر ساله از آن منطقه خراجی سنگین که معادل یک سوم عایدی سالیانه دستگاه حکومت هخامنشیان بود مطالبه می‌نمودند (لینتون، ص ۴۵۸؛ تاراچند، ص ۵).

ابوالفضل علامی در اکبرنامه در خصوص ثروت فتح شده چوراگده به دست خواجه

عبدالمجید هروی آصف‌خان اول به سال ۹۷۱ ق می‌نویسد:

«خواجه عبدالمجید آصف خان اگرچه تاجیک بود و از طبقه اهل قلم اما به اعتضاد این دولت ابد قرین کارها از او به ظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادند... القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیرمسکوک و مرصع‌آلات و جواهر و لآلی و هیاکل و تمائیل و اصنام مرصع و مکمل و صور جانوران که به تمام، از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس خارج اندازه و حساب و قیاس، به دست آصف خان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از جمله اموال و خزاین چوراگده که آصف‌خان تنها بر آن دست تصرف یافته بود، صد دیگ پر اشرفی علایی بود و چندین اسباب و اشیای دیگر از حیطة احصا و احصار بیرون بود...» (ابوالفضل علامی ۱، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۱۵).

جهانگیر پادشاه گورکانی که در محرم ۱۰۱۵ ق قصد تعاقب فرزند ارشد و سرکش خود شاهزاده خسرو را داشته درباره ثروت آگره می‌نویسد:

«در این حالت خالی گذاشتن دارالخلاقه آگره که مرکز دولت و محل سلطنت ... و مدفن گنج‌های عالم بود، از صلاح ملک‌داری دور می‌نمود، بنابراین از آگره در حالت توجه به تعاقب خسرو به [شاهزاده] پرویز نوشته شد که ... خود را بزودی به آگره برسان که پایتخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون است به تو سپردیم و ترا به خدای حی و قادر» (جهانگیر گورکانی، ص ۴۳).

وجود راه‌های بازرگانی و روابط تجاری نیز سبب ارتباط دو کشور ایران و هند بوده است. سرزمین هند بر سر راه دو جاده تجاری بین‌المللی قرار داشت: جاده ابریشم که شرق چین را به روم وصل می‌کرد و جاده ادویه که از جنوب هند می‌گذشت و به کشورهای ساحل مدیترانه می‌پیوست. این دو جاده که از ایران عبور می‌کردند، وسیله مناسبی برای ارتباط تجاری و رفت و آمد بین ایران و هند بوده است.

در دوران پادشاهی اشکانیان روابط بازرگانی گسترده‌ای بین دو کشور برقرار بود و در این زمان جاده ابریشم رونق شایانی یافت. ایران که در سر راه این جاده به جنوب اروپا قرار داشت، واسطه عمده و قدرتمندی در داد و ستد ابریشم بود. پس از ناامن گردیدن راه‌های خشکی من جمله جاده ابریشم به علت وجود راهزنی‌ها، راه‌های فرعی و دریایی از خلیج فارس به کرانه‌های هند اهمیت پیدا کردند. در دوره حکومت ساسانیان راه‌های

دریایی به تدریج اهمیت بیشتری در ارتباطات ایران و هند یافتند (راوندی، ج ۱، ص ۶۶۸-۶۷۱؛ پیگولوسکایا، ص ۶۳-۶۴). در واقع سیادت دریایی این منطقه در دست ایرانیان قرار گرفت که در سایه آن کشتی‌های تجارتی ایران و هم‌پیمانان آنها از عرب‌ها و هندی‌ها، با آزادی کامل به حمل و نقل کالای خود به جزیره سراندیپ می‌پرداختند (فهمی، ص ۱۷-۱۸). این ارتباطات تجاری در قرون اسلامی نیز اهمیت زیادی یافت به طوری که اوج آن در دوره صفویه و گورکانیان هند بود.

اما یکی دیگر از موضوعاتی که در جذب مهاجران به سرزمین هند تأثیر بسیار داشت عناصر عرفانی و معنوی مردم این سرزمین بود که مبتنی بر شیوه‌های تفکرات فلسفی آنها بوده است. ویل دورانت می‌نویسد:

«در هیچ سرزمینی علاقه و دل‌بستگی به فلسفه به گرمی اشتیاق مردم هند نبوده به طوری که شمار معلمان فلسفه در هند به اندازه بازرگانان بابل بود و در هیچ جامعه‌ای به اندازه هند این همه مکاتب فکری و فلسفی وجود نداشته است. البته ویژگی تفکرات فلسفی هند که آن را از تفکرات فلسفی غرب تمایز داده این است که هرچه فلسفه غرب بیانگر تلاش و مبارزه با طبیعت بیجان و زمانه ستمکار است فلسفه هند به تسلیم و رضا و آشتی جویی تکیه دارد به طوری که تمام این مکاتب، آیین آزادی (نیروانا) را پذیرفته‌اند که ژرفنای نیروانا برای هندی قلبه‌گاه حاجت و مقصد ممتازی داشته که انسان می‌توانست از طریق آن به ساحل آرامش، آسایش آزادگی، وارستگی و پرهیزکاری دست یابد؛ لذا مجموع این تفکرات و تعلیمات که قرن‌ها بر سرزمین هند حاکم بوده تأثیرات عمیقی بر مردم نهاده و بنا به گفته ابوریحان بیرونی بیشتر حالات صوفیان و طریقه‌های آنان که در قرون اولیه تاریخ در میان مسلمانان منتشر شده است از سابق در اعتقادات و عادات برآمده ریشه داشته است.

علاوه بر نیروانا از دیگر عناصر فلسفه هندی که در جهان‌بینی ویژه مردم این سرزمین جایگاه عمده‌ای دارد مفهوم عدم خشونت و آزار یا «اهمسا» می‌باشد که در فلسفه یوگای هندی اهمیت والایی دارد. بنا به گفته ویل دورانت تفکر اهمسا ریشه‌ای عمیق در نظام فکری مردم هند از زمان‌های دیرینه دارد و فلسفه اپانیشادها (الهیات ربانی) روح فلسفی هر هندو را طی قرن‌ها خشنود نموده است» (ویل دورانت، ج ۱(۲)، ص ۵۸، ۸۴، ۷۵۷، ۷۸۳).

این عناصر فکری به‌ویژه خودداری از کینه‌ورزی، خشونت و آزار دیگران نه تنها در جذب مهاجران به هند نقش اساسی داشت بلکه مرحله سازگاری اجتماعی آنها را نیز در تأثیرات متقابل فرهنگی آسانتر می‌کرد (همان‌جا).

با ورود اسلام به هند تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وسیعی در آنجا پدیدار شد. پس از حمله سلطان محمود غزنوی و تشکیل حکومت سلسله‌های مسلمانان از سال ۶۰۲ - ۹۳۲ق که بیش از ۳ قرن به طول انجامید، سبب گردید شخصیت‌های بزرگ عرفانی همچون میرسیدعلی همدانی، علی بن عثمان هجویری صاحب کشف‌المحجوب و خواجه معین‌الدین چشتی به هند مهاجرت کنند و نه تنها تأثیرات شگرفی را در آن سرزمین ایجاد نمایند بلکه زمینه‌های مناسبی برای مهاجرت و سفر عده‌ای از اربابان فضل و هنر و ادب را نیز فراهم آوردند.

این مهاجرت‌ها با تأسیس سلسله تیموریان هند در ۹۳۲ق توسط ظهیرالدین محمد بابر و حکومت جانشینانش (همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ‌زیب) به اوج خود رسید. بر اساس تذکره‌ها و منابع تاریخی بیش از ۷۴۵ نفر از شعرا به دلایل مختلفی به قلمرو گورکانیان هند و دکن مهاجرت کردند که رونق شعر فارسی را در هند در پی داشت. میرزا محمدخان قزوینی به براون می‌نویسد که ظاهراً علت اساسی عدم توجه شاهان صفوی نسبت به شاعران به سبب مشی سیاسی و دشمنی با عثمانی و بیشتر به رواج شیعه و تشویق از متکلمان و متشرعان این مذهب بوده است. ریپکا نیز می‌نویسد دلبستگی فرهنگی صفویان محدود به استوار ساختن موقع شیعه بود و بنابراین به شاعران و آثار ایشان و مزارات آنان توجهی نداشتند، گو اینکه دیوان شاه اسماعیل اول به زبان ترکی و تذکره «سام میرزا» نمودار آن است که اندک توجهی به اشعار غیرمذهبی کمابیش رواج داشته است.

ظاهراً چون در زمان اکبر، جهانگیر و شاهجهان هند ثروتمندتر از ایران دوران شاه طهماسب اول صفوی تا شاه عباس دوم بوده مهاجرت شاعران ایرانی به هند فزونی یافته است. به گفته براون گروه انبوهی شاعر ایرانی از هند با ثروت‌های هنگفت باز آمدند؛ زیرا در آنجا وفور نعمت و مال بیشتر بود.

هجوم ازبکان به خراسان و نابسامانی و ناامنی آن خطه نیز از جمله عوامل مهاجرت شاعرانی چون حیرتی هراتی به هند بود. برخی شاعران مانند غروری کاشی، رکنای

کاشانی بر اثر ناخشنودی از شاه عباس اول راه هند در پیش گرفتند. برخی چون مولانا قاسم امری که به جرم الحاد و نقطوی‌گری نخست میل در چشمش کشیدند و سپس کشته شد. در این میان گروهی از شاعران اصفهانی نیز به هند مهاجرت کردند که در این مقال به بررسی تعدادی از آنان پرداخته خواهد شد.

**میر شریف امانی اصفهانی:** در زمان جلال‌الدین محمد اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) به هند آمد و به گفته‌ی ملا عبدالقادر بداؤنی «سلیقه شعر دلاویز داشت و مدت بیست سال در هند اوقاتش به صفت تجرید گذشت» (بداؤنی، ج ۳، ص ۱۸۴).

ملا عبدالباقی نهبانندی از قول ملهمی شیرازی نقل کرده که در لاهور به شرف خدمت آن سید عارف رسیدم، اهل ایران را که در هندوستان می‌باشند با اکثری از اهل هندوستان اعتقاد تمام به درویشی او بود و مرید و معتقد او بودند و به مال دنیوی به هیچ وجه با او مضایقه نمی‌نمودند و شیعه‌ی اثنی عشری بوده و تقیه نمی‌کرده و مدح اهل زمان نیز نمی‌گفته است (عبدالباقی نهبانندی، ج ۳، ص ۱۴۰۰-۱۴۰۶).

امانی اصفهانی قصیده‌ای با مطلع زیر در مدح اکبر پادشاه گورکانی هند و عبدالرحیم خان خانان سروده در زمانی که حکومت احمدآباد گجرات را داشته است:

ز خضر خط، لب جانبخش، آن پری پیکر نشان نمی‌دهد الا به چشمه کوثر

**آقا تقی اصفهانی:** فرزند ملک معرف اصفهانی بود که در خراسان و عراق به جهت فضایل علمی و سخن‌سنجی دارای مقام والایی بود. وی از ملازمان محراب خان قاجار در مشهد بود که به همراه تقی اوحدی به شبه‌قاره آمد و در ملازمت عبدالرحیم خان خانان به برهان‌پور رسید.

آقا تقی اصفهانی در این سفر نسخه‌ای از کتاب *روضه‌الاحباب* میر جمال‌الدین محدث را که به خط خود مؤلف کتابت شده بود به خان خانان اهداء نمود و او نیز در قبال آن آقا تقی را با صلوات و هدایای گرانبها مورد استمالت قرار داد.

وی پس از ملازمت خان خانان به دربار شاهزاده پرویز ملحق شد و سرانجام در رمضان ۱۰۲۰ق در برهان‌پور درگذشت (عبدالباقی نهبانندی، ج ۳، ص ۱۴۷۴؛ نصرآبادی، ص ۱۳۱؛ شفیق اورنگ‌آبادی، ص ۵۸).

**میراسدالله:** اهل تبارزه، عباس آباد اصفهان که در زمان اکبرشاه به دهلی آمد و در

همانجا درگذشت. او اهل شعر بود.

طرفه حالیست که آن آتش سوزنده من دورتر می‌رود و بیشتر می‌سوزد  
(نصرآبادی، ص ۳۱۰؛ شفیق اورنگ‌آبادی، ص ۳۳)

**حرمان اصفهانی:** در زمان اکبر به قصد دربار به شبه قاره آمد و در مسیر به طرف

لاهور درگذشت (راشدی، ص ۱۱۸).

ز گرمی جگرم دوش چشم تر می‌سوخت چراغ دیده به راه تو تا سحر می‌سوخت

**حزنی اصفهانی:** مولانا تقی‌الدین محمد متخلص به حزنی اصفهانی، از شاگردان

رشید میرزا مخدوم بن میرمیران حسینی صفاجانی بود. وی در جمیع اقسام علوم معقول و اصناف فنون سرآمد علمای زمان خود بود (امین احمد رازی، ج ۲، ص ۴۱۴-۴۱۷).

سال‌ها در دارالسلطنه صفاهان به نشر فواید علمیه و دروس مسایل یقینیه اشتغال داشت. در اواخر زندگی از صفاهان به هندوستان آمد. ابوالفضل علامی وی را در شمار

قافیه‌سنجان درباره اکبری ذکر می‌کند (ابوالفضل علامی، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۴). که در ۹۸۹ در سرزمین دکن به ملازمت سلطان محمد قلی قطب شاه درآمد و سرانجام در موضع

رسول پور پنجاب درگذشت (امین احمد رازی، همان‌جا).

**مولانا ملک احمد دخی اصفهانی:** فرزند ملک مقصودعلی در قریه ویرکوپای اصفهان

متولد شد. وی خواهرزاده شیخ ابوالقاسم امری است که در شعرگویی مهارتی تمام داشت

و به اتهام نقطوی گری در ۵۹۷ ق به قتل رسید (نک: گلچین معانی، ص ۱۲۰-۱۲۸).

مولانا دخی در ۹۹۷ ق در دوره سلطنت جلال‌الدین محمد اکبر به شبه‌قاره آمد و

به سلک ملازمان در بار وی درآمد. در ۱۰۰۳ ق به دکن رفت و به دربار عبدالرحیم خان خانان ملحق شد و به جاگیر و مناصب شایسته‌ای نایل آمد. او باقیمانده زندگی خود را

در خدمت خان خانان سپری نمود و اشعاری در مدح وی سرود (عبدالباقی نهندی، ج ۳، ص ۱۴۹۷-۱۵۰۸). ابوالفضل علامی وی را در شمار قافیه‌سنجان درباره اکبری شمرده است.

مطلع شعری که در مدح عبدالرحیم‌خان خانان به‌ویژه در ۱۰۰۳ ق که خان خانان به

صوبگی و فتح دکن نایل گشته چنین است :

چون دهد آن شوخ جلوه خنجرکین را عمر ابد دان نگاه بازپسین را

(عبدالباقی نهندی، ج ۳، ص ۱۵۰۸)

**شکیبی اصفهانی:** محمدرضا بن خواجه ظهیرالدین عبدالله متخلص به شکیبی اصفهانی و مشتهر به شکیبی امامی از نژاد خواجه عبدالله امامی فرزند خواجه امین‌الدین حسن معاصر خواجه حافظ شیرازی است که مورد ستایش او نیز قرار گرفته است.<sup>۱</sup> شکیبی در ۹۶۴ ق در اصفهان متولد شد. در اوان جوانی به خراسان رفت و مدتی در مشهد و هرات به تحصیل علم پرداخت و به شاعری روی آورد و شهرهٔ شهر و نادرهٔ دهر گردید. او در علم موسیقی و ادوار نیز تبحر داشت. چون صیت شاعری و قدرت دانشوری خود را در آن ولایت ظاهر ساخت، به شیراز رفت و نزد علامهٔ زمان امیرتقی‌الدین محمد نسابه شیرازی (وفات: ۱۰۱۸ ق) تلمذ کرد (همو، ج ۳، ص ۶۸۲).

در ۹۹۷ ق عزم سفر هندوستان نمود و به شوق دیدار و ملازمت عبدالرحیم خانان عازم احمدآباد گجرات گردید. چون متوجه شد که خان خانان در آن هنگام در دارالسلطنت آگره است به آنجا رفت و در فتح دکن و سند خانان را همراهی نمود. هنگامی که خان خانان سند را فتح کرد و میرزا جانی والی آن ملک را گرفته به درگاه اکبری آورد، شکیبی مثنوی‌ای دربارهٔ این فتح به نظم کشید که این بیت از جمله آن است:

همایی که بر چرخ کردی خرام گرفتگی و آزاد کـــردی زدام  
(ابوالفضل علامی ۱، ج ۳، ص ۶۰۱-۶۰۳، ۶۰۸)  
خان خانان در قبال این مثنوی هزار اشرفی طلای سرخ به او صلہ داد.  
وی ساقی‌نامهٔ معروفی به نام خان خانان در سلک نظم کشید و به صلہ ده هزار روپیه کامیاب گردید (گلچین معانی ۲، ج ۱، ص ۶۴۰).

شکیبی به گونه‌ای نزد خان خانان مقرب بود که او خاتم دولت و مهر سلطنت خود را به وی سپرد، مقام و منزلت او در خدمت خان خانان به مرتبه‌ای بود که اکثر مستعدان هر صنف به وسیلهٔ او به مراتب عالیه می‌رسیدند و مدح او می‌گفتند.

در ۱۰۰۶ ق بعد از فتح جنگ سهیل از خان خانان جدا شده به سرونج از توابع صوبهٔ مالوه آمد اما چون بیمار شد، تصمیم گرفت در صورت بهبودی به زیارت حرمین شرفین

---

۱. به رندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن، چه غم دارم که در عالم امین‌الدین حسن دارم (آزاد بلگرامی، ص ۲۹).



برود. بنابراین چون بهبود یافت، در ۱۰۱۲ق به زیارت حرمین شریفین رفت و بعد از سه سال به بندر سورت بازگشت. چون به برهان‌پور رسید، نزد خان خانان رفت و چندی در ملازمت وی به سر برد.

در ۱۰۱۸ق از خان خانان درخواست گوشه‌نشینی کرد. خان خانان از درگاه جهانگیری برای او صدارت صوبه دهلی و سیورغالی گرفت. شکیبی در ۱۰۲۳ق درگذشت.

**ذهنی صفاهانی:** میرحیدر متخلص به ذهنی صفاهانی در دوره سلطنت جلال‌الدین محمداکبر از اصفهان به هند آمد (فرشته، ص ۱۳۹، ۱۴۳) و در دکن به خدمت عادلشاه بیجاپوری رسید و با مولانا ملک قمی و ظهوری ترشیزی که تحت حمایت صلابت خان وکیل‌السلطنه مرتضی نظام شاه به سر می‌بردند ملاقات نمود (فخرالزمانی قزوینی، ص ۳۵۲).

**زین‌الدین محمود اصفهانی:** فرزند خواجه محمدحسین اصلش از بسینان اصفهان است. اوحدی او را اصل کعبه مقصود، زیب و زینب صفات محمود ذکر نموده است (اوحدی بلیانی، گ ۲۸۴).

وی از حکمای معروف اصفهان و شعرای آنجا بود که در زمان اکبر شاه دو سه بار به هند سفر کرد و سرانجام به اصفهان بازگشت (صبا، ص ۳۵؛ شفیق‌اورنگ‌آبادی، ص ۱۱۸). وی در سال‌های ۱۰۲۲ تا ۱۰۲۴ق در دوره جهانگیر پادشاه در عراق به سر می‌برد (اوحدی بلیانی، همان‌جا).

**مولانا سرمدی اصفهانی:** میرشریف سرمدی که ابتدا فیضی تخلص می‌کرد و چون به حضور پادشاهی شیخ فیضی را به او معارض افتاد، تخلص سرمدی را انتخاب کرد. مولد و منشأ وی صفهان است. او نیک‌نفس، بلندطبیعت، عالی‌همت، خوش‌فهم و مستحسن الاخلاق، دارای ذهنی سلیم و ادراکی مستقیم بود که در زمان جلال‌الدین اکبر به هندوستان آمد. مدتی از غزل‌سرایان دربار و زمانی نیز منصب چوکی‌نویسی را به عهده داشت (بداؤنی، ج ۳، ص ۶۳۱). در ۱۰۰۹ق از سوی اکبر نزد ابراهیم عادلشاه ثانی بیجاپوری فرستاده شد (اوحدی بلیانی، گ ۳۷۷)، سپس مراجعت کرد. وی به همراه میرشریف آملی مأمور خدمتی به عنوان بخشی‌گیری در بنگاله شد. حکیم ابوالفتح گیلانی در نامه‌ای در سال ۹۹۶ق به میرشریف آملی مرقوم داشت:

«... مجموعه‌ای مشتمل بر لطایف نظم و شرایف نثر که اخوی اعزی

بخشی الملکی شریفاً سرمداً با انبساط خاطر دوستان را روانه کرده بودند، ورود

آن باعث افزونی حسن عقیدت گردید» (ابوالفضل علامی ۱، ج ۳، ص ۷۸۲).

**شمس دده عراقی:** وی در اصفهان متولد شد. در دوره سلطنت جلال‌الدین محمد اکبر به هند سفر کرد. در ابتدای ورود به ملازمت حاکمان احمدنگر، بیجاپور و گلکنده به سر برد، سپس به دربار اکبر پیوست و او را در آگره و لاهور همراهی نمود. او از ظرافت طبع و ذوق خوبی برخوردار بود، بدین سبب هدایا و صلوات گرانبهایی از پادشاه دریافت و به موطنش اصفهان بازگشت. اما دوباره به هندوستان مراجعت کرد و در ملازمت عبدالرحیم خان خانان باقی‌زندی خود را گذراند و قصاید ارزنده‌ای در مدح خان خانان سرود (عبدالباقی نهایندی، ج ۳، ص ۱۲۵۵). مطلع یکی از قصاید او چنین است:

ای فلک رتبه‌ای که درگاهت برتر از طاق طارم خضر است

(همو، ج ۳، ص ۱۲۵۸-۱۲۷۷)

**صفی اصفهانی:** آقاصفی مشهور به صفی‌پسر خواجه قاسم مستوفی اصفهان است. او در علم رمل و حساب و سیاق و دفتر مهارت داشت و خط شکسته را درست می‌نوشت. در آغاز جوانی به سیر و سیاحت پرداخت و در اواخر عهد اکبری به هند رفت. مدتی با میرزا قوام‌الدین جعفر آصف‌خان قزوینی به سر برد و همراه وی به کشمیر رفت. پس از آن در لباس قلندران تمام بلاد هند و سند به سیاحت پرداخت. چون به آگره رسید، زمانه بیگ‌مهابت خان او را از آن لباس برآورد و مقرب خود ساخت. چندی حکومت جلیسر از مضافات آگره را به وی محول داشت و سپس رتق و فتق مهمات و معاملات رعیت و سپاهی سرکار خود را به عهده‌کاردانی او واگذار کرد. صفی در تمشیت آن امور چنان کفایتی از خود نشان داد که مهابت‌خان مقرری سالانه‌اش را به سی و پنجهزار روپیه رسانید، و باقی‌نهایندی در ۱۰۲۴ق نوشت که:

«امروز از عمال مشهور معتبر کاردان هندوستانست، و در وادی دنیوی و

جمعیت و اسباب از مشاهیر است، و عن قریب ترقی کلی خواهد کرد».

امین احمد رازی می‌نویسد: «صفی - به لطف طبع و جدت ذهن موصوف بوده بسیار مهربان و

به دل نزدیک و گرمخونست و در یاری پای برج چون بیستون.

بیت:

زخوی نیک و به خلق کریم و خوش منشی عجب مدار که بیگانه آشنا گردد

(امین احمد رازی، ج ۲، ص ۴۳۲-۴۳۳)

### تقی اوحدی گوید:

«صاحب الخلق و الشیخ، جامع السیف و القلم، مظهر کمال جاودانی، نوباوه باغ رشد و کاردانی، آقا صفیای صفاهانی به مزید همت و فطرت و قدرت ممتاز است، نهایت دقت طبیعت وراست. و طبع نقاد و قادی از حقیقت با خبر و در مراتب تصوف کامور است، مدتی است که به هند آمده چندی دست رد بر اسباب دنیوی گذاشته صاحب تجرد ظاهری و باطنی گردیده سیاحت را مرهم جراحی ساخت، و باز به تکلیف تمام او را از آن لباس برآوردند، مدتی در صحبت میرزا جعفر آصف‌خان به سر می‌کرد، الحال در خدمت مهابت خان می‌باشد» (اوحدی بلیانی، گ ۷۳۱).

### تقی اوحدی می‌افزاید:

«در فصاحت و بلاغت و سماحت و جلالت و ظفر و اقبال یگانه و منفرد است، اقسام سخن گفته اشعارش قریب به چهار هزار بیت هست» (همو، گ ۴۰۵).

مؤلف تذکره میخانه به سال ۱۰۲۶ ق در مندو او را ملاقات کرده و نوشته که در آن وقت سال عمرش به شصت و یک رسیده بود، و کلیات اشعارش را به شش هزار بیت تخمین زده است (فخرالزمانی قزوینی، ص ۴۳۱-۴۳۶). وی همراه مهابت خان به کابل رفت و به سال هزار و بیست و هشت در آن شهر وفات یافت. وی دارای ساقی‌نامه‌ای است مشتمل بر هشتاد و پنج بیت که مذیل به مدح شاه عباس اول است. وی مثنویات دیگری نیز در بحر خسرو و شیرین نظامی و مثنوی مولانای روم و جز آن سروده و در غزل سبک متحولی دارد مابین طرز وقوع و شیوه اصفهانی که حکیم شفایی و حکیم رکنا و اقران ایشان از پیشگامان آن طرز و روش بودند، چنانکه از منتخبات اشعار او آشکار است، با حکیم شفایی معارضا داشته است (نصرآبادی، ص ۳۰۵).

از ساقی‌نامه او در شکایت از فقر و تنگدستی و اظهار اشتیاق نسبت به سفر هند است:

وزین کشور بی‌رواجم برآر	بیا ساقی از احتیاجم برآر
به ویرانه تا کی نشینم چو بوم؟	به هندم رسان خوش در آن مرز و بوم
و یا موم در آتش تابناک	به ملک عراقم چو گنجی به خاک

(گلچین معانی ۲، ج ۱، ص ۷۳۱)

عبدالباقی نهاوندی مثنوی از وی روایت کرده که در برهانپور خاندیس در ایامی که در ملازمت خان خانان بوده آن را سروده است (عبدالباقی نهاوندی، ج ۳، ص ۱۶۵۳۶-۱۶۵۵).  
**بابا طالب اصفهانی:** شاعری قادر سخن و نیکو طبیعت است و در طریق محبت و بیان حالات مودت نادرهٔ دهر و فرید عصر، والحق از این چند بیت که ثبت این اوراق شده، درستی سلیقه و چاشنی طبیعت وی معلوم می‌شود. گویند در اوایل جوانی به واسطهٔ آرزوگی که از مردم اصفهان داشت، از وطن دلگیر شده به جانب هند جغتای شتافت، و سال‌ها در آنجا به فراغت گذرانید و دیگر یاد وطن نکرد.  
ابوالفضل علامی در شمار قافیه‌سنگان دربار اکبری می‌نویسد:

«بابا طالب اصفهانی از معنی خبری دارد و از معامله‌دانی نصیبه‌ای»  
(ابوالفضل علامی ۱، ج ۱، ص ۳۱۹).

«باب طالب - اصفهان‌نویس، و از مبادی حال با درویشان و خرفه‌پوشان آمیزش داشته و آخر به مقتضای «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» به لباس ترک و تجرید قامت قابلیت خود آراسته در ایام کهول عزیمت هندوستان نموده، در آخر دولت [همایونی] و طلوع اقبال اکبری ممالک هند را سیر کرده قدم به عرصهٔ کشمیر نهاد، یوسف شاه والی کشمیر مقدم او را گرامی داشته ایامی مصاحب مجلس خاص جناب یوسفی بوده، از بس مهربانی به قید تصرف آن پادشاه در آمده او را از لباس درویشی بیرون آورده اگرچه این معنی نزد اهل دل نکوهیده است، اما بابا طالب را درین معنی عذر دلپذیر هست، چرا که یعقوب شاه ولد یوسف شاه به صفت حسن و جمال یوسف بود که به سمت یعقوبی موسوم گردیده بود، و در مصر وجود بابا طالب مرتبهٔ عزیزی یافته، بنابراین ارائهٔ خاطر اولیای ظاهر، درویشی را متغیر به خلعت بی‌خلت اهل دنیا ساخته، اما در حقیقت کسوت بی‌تعلقی پوشیده دراین صورت کلاه فنا بر تارک ترک دنیا نهاده بقیهٔ عمر به خدمت و کارگزاری ولی‌نعمت حقیقی خود اشغال می‌نمود، تا در هرج و مرج کشمیر و بعد از انهدام اساس دولت یوسف شاهیه، دوازده مرتبه با سی چهل نفر از تبع خود با جهود اکبر شاه مقابله و مقاتله نموده، و آخر به خدمت پادشاه شتافته مورد نوازشات! شاهنشاهی گردیده مدتی در آن بارگاه از جملهٔ مصاحبان و ندیمان بود، و مدتها میرعدل گجرات و بنگاله بود، و در ایام جلوس نورالدین جهانگیر پادشاه در زمان ایالت میرزاغازی به مملکت قندهار شتافت و میرعدل ممالک پنجاب و قندهار بود، و بسیار نیک‌ذات و شجاع و سخی است، و گاهی به

گفتن اشعار ذوقی دارد» (ملک‌شاه حسین، گ ۳۷۳-۳۷۴).

تقی اوحدی گوید:

«بابا طالب صفاهانی - پیری موقر نورانیست، مدت‌ها مرد بوده و به درویشی و فقر سلوک نموده الحال مردی متعین است و در هندوستان می‌باشد، حالت التحریر از سند و قندهار به آگره آمده و از آنجا به صدارت گجرات رفت، در آگره وی را دیدیم، الحق مردی وایافته است، اشعار بسیار گفته و نظرش در آن علو است، در عین غالبیت نظم به مرتبه طالبیت است، طالبانه به نقطه غالب سخن می‌رسد» (گ ۴۲۲).

عبداله‌اقتی نه‌اوندی نوشته است:

«وی اکثر اوقات به مصاحبت اکابر و اعیان این ولایت مثل حکیم ابوالفتح و زین خان کوکه و شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی و سایر بزرگان به سر می‌برد و به صحبت او میل تمام داشتند و در کمال خوش‌صحتی و بی‌تعلقی و قاعده‌دانیست، و بیشتر ایام توقف در هندوستان در کشمیر دلپذیر می‌باشد، و با غایت از آب و هوا و دیگر خصوصیات آن دیار محظوظ است، و در وقتی از اوقات فرمانفرمای کشور هندوستان نورالدین محمد جهانگیر پادشاه او را به طلب میرزاغازی ترخان والی تته فرستاد به رسم حجاب، و در آن رفت و آمد کارهای نمایان ازو به ظهور آمد، والحال صدر ولایت گجراتست، و در شاعری و نکته‌دانی نیز مهارتی تمام دارد و فی الجملة طالب علمی نیز کرده و همیشه با مولانا قاسم گاهی و مولانا نظیری که از دانشمندان روزگار بودند و در هندوستان به دانش ممتاز بودند به سر می‌برد و صحبت می‌داشت... این اشعار در کتابخانه عالی (خان خانان) از زاده طبع وقاد بابا موجود بود که به مقام ثبت درآمد» (ج ۳، ص ۱۲۵۹-۱۲۶۶).

جهانگیر پادشاه در یادداشت روز پنجشنبه ۱۰ بهمن ماه ۱۰۲۸ق به تقریب ذکر

طالبی آملی نوشته است:

«معتد خان درین وقت رباعی از طالب اصفهانی خواند، مرا به غایت

خوش آمد و در بیاض خود نوشتم:

زهرم به فراق خود چشانی که چه شد خون ریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل ازین که تیغ هجر تو چه کرد خاکم بفشار، تا بدانی که چه شد

طالب صفاهانی الاصل است، در عنفوان شباب به لباس تجرید و قلندری

گذارش به کشمیر افتاده از خوبی جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آن ملک

شده توطن و تاهل اختیار نمود، و بعد از فتح کشمیر (=۹۹۵ق) به خدمت

عرش آشیانی (اکبر شاه) پیوسته، در سلک بنده‌های درگاه انتظام یافت. الحال عمرش قریب به صد رسیده در کشمیر به فراغ خاطر با فرزندان و متعلقان به دعای دولت ابد قرین مشغولست» (جهانگیر گورکانی، ص ۳۲۵).

وی می‌افزاید:

«چون به عرض رسید که فقرای کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت می‌کشند، و به سختی و دشواری می‌گذارند، حکم فرمودم که قریه‌ای از اعمال کشمیر که سه چهار هزار روپیه حاصل آن بوده باشد، حوالهٔ ملاطالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب جهت وضو ساختن در مساجد صرف نماید (همان‌جا).

بابا طالب در سال ۹۹۷ق از کشمیر به ایلچی‌گری اکبر شاه نزد مرزبان تبت کلان رفت و در ۹۹۸ق بازگردید و دولت بار یافت، در ۱۰۰۵ق نیز به همان سمت به جانب مرزبان تبت خرد گسیل شد. حاصل دوبار سفارت او رساله‌ای بود که دربارهٔ غرایب و نوادر تبت به قلم آورد، و ابوالفضل علامی آن را داخل اکبر نامه ساخت (ابوالفضل علامی ۱، ج ۳، ص ۵۲۳، ۵۵۲، ۵۶۹، ۷۳۱؛ بداؤنی، ج ۳، ص ۲۶۵).

وی در سال ۱۰۳۲ در کشمیر وفات یافت و مدفن وی در محلهٔ باباپورهٔ کشمیر نزدیک مزار باباخیل است. اشعاری از او در تذکرهٔ شعری کشمیر آمده است (راشدی، ج ۲، ص ۶۶۶-۶۷۵) آمده است.

**صبائی اصفهانی:** از مداحان شاه طهماسب صفوی بود که در دورهٔ اکبر پادشاه به شبه قاره رسید و مدح‌سرایی امرای او را اختیار کرد. اطلاعات زیادی درباره او در دست نیست. مؤلف تذکره روز روشن (صبا، ص ۴۶۹) ابیاتی از او نقل کرده است.

**«صفی صفاهانی»:** وی در سال ۹۶۵ق در اصفهان متولد شد. در آغاز جوانی به سیر و سیاحت پرداخت و در زمان اکبر به هندوستان رسید. مدتی به خدمت میرزا جعفر آصف‌خان بود و همراه او به کشمیر رفت و نقاط مختلف کشمیر و سند و هند را سیاحت نمود. چون به آگره رسید خدمت فوجداری از طرف مهابت خان به او تفویض شد. مؤلف تذکرهٔ میخانه در سال ۱۰۲۷ هجری با او ملاقات کرد. در این ملاقات، صفی ساقی‌نامهٔ خود را به مؤلف مذکور داد و عازم کابل شد. بقیهٔ ایام زندگانی خود را در آنجا به سر برد و سرانجام در سال ۱۰۲۸ق در همان شهر درگذشت (عبدالباقی نهبانندی، ج ۳، ص ۱۶۵۳؛

فخرالزمانی قزوینی، ص ۴۲۹).

به قول مؤلف تذکره میخانه، صفی «اشعار خوب و ابیات با اسلوب» دارد. کلیات سخنانش قریب به شش هزار بیت است (فخرالزمانی قزوینی، همان‌جا).  
صفی یک مثنوی مشتمل بر هزار بیت در بحر خسرو شیرین، دارد که با بیت زیر آغاز می‌شود:

خداوندا به عشقم رهبری کن      خدایی کرده ای پیغمبری کن  
و در بحر مثنوی مولانا رومی هم اشعاری گفته که از آن جمله دو بیت زیر است :  
مثنوی مولوی معنوی      مرده صد ساله را بخشد نوی  
اینقدر دانم که آن عالیجناب      نیست پیغمبر ولی دارد کتاب

(همو، ص ۴۳۰)

**منصف اصفهانی:** غیاث‌الدین منصور معروف به غیاثا و متخلص به منصف در اصفهان متولد شد. در اوایل عمر به شیراز رفت و همانجا به کسب تحصیل و درک صحبت سخن‌سرایان پرداخت. همچنین سرودن شعر را آغاز کرد. در زمان اکبر در سن بیست و سه سالگی از اصفهان به هندوستان آمد و به سرپرستی میرزا قوام‌الدین جعفر آصف‌خان نشو و نما یافت. پس از مدتی مدید به دکن رفت و به سلک ملازمان رستم میرزا صفوی درآمد و از او منصب وکالت سرکار را به عهده گرفت. پس از مدتی ترک ملازمت او کرد، به گلکنده پیش محمد قلی قطب‌شاه رفت، ولی احوالش با او سازگار نیامد. باز به برهانپور دکن به خدمت میرزا رستم صفوی مراجعت نمود و بالاخره در ۱۰۱۹ق درگذشت.

او پیش از مرگ، دیوان اشعار خود شامل پنج هزار و دویست بیت از قصیده و غزل و غیره را مرتب کرد و به عزیزی سپرد که به اصفهان برساند (همو، ص ۲۸۰؛ صبا، ص ۷۷۲؛ شفیق اورنگ‌آبادی، ص ۲۴۹).

اشعاری از او در تذکره میخانه (فخرالزمانی قزوینی، ص ۲۸۳) و تذکره روز روشن (صبا، ص ۷۷۲) آمده است.

**فکری اصفهانی:** محمدرضا بیگ متخلص به فکری فرزند شیخی بیگ در علم سیاق مهارت تام داشت. او را با حکیم شفایی مناظره و مشاجره بود.

فکری رفتار عاشقانه داشت و زندگانی را آزادانه بسر می‌برد. بر خوبرویی دل باخته

همراه او در زمان اکبرشاه از اصفهان به شبه قاره وارد شد و در دکن مسکن گزید و بقیهٔ زندگانی را همانجا به پایان رسانیده در سال ۱۰۲۰ درگذشت. ابیاتی از او در تذکرهٔ روز روشن (صبا، ص ۶۳۶) نقل شده است.

**عبدالقادر بستانی:** از قریهٔ بستان از توابع اصفهان است که در زمان اکبر به سال ۱۰۰۲ق به شبه قاره آمد و در ۱۰۲۰ق درگذشت. ابیات زیر ازوست:  
افتاده به پهلو خم می قالب مستی است خامی شده از هستی خود باده پرستی است

\*\*\*

نکردم جان نثار قاصد و شرمنده‌ام از وی که در اول سخن بیهوش کرد از ذوق پیغامم  
(همو، ص ۱۷۷)

**ملا وفایی کور اصفهانی:** در زمان اکبر به هندوستان رسید. چون در چشمی اندکی عیب داشت، به «کور» اشتها یافت.

**هاشمی اصفهانی:** امیرشمس‌الدین محمد هاشمی اصفهانی که از سادات بود و در ایران حرفهٔ کوفتگری داشت. از وطن به دکن رسید، با عادلشاه والی بیجاپور پیوست و به لقب «صدر جهان» ملقب گردید. او غزل می‌سروده، ولی از کلامش فقط بیت زیر از شام غریبان به دست آمد:

مرا هر شب خیال یار در اغوش می‌آید غلط کردم که جانی در تن بیهوش می‌آید  
(شفیق اورنگ‌آبادی، ص ۲۸۴)

**مجلسی اصفهانی:** از شاگردان محتشم کاشانی بود که در اصفهان به حرفهٔ پارچه‌بافی مشغول بود. وقتی دلدادۀ جوانی شده و همراهش در زمان اکبر پادشاه به هندوستان آمد ولی در آغاز قرن یازدهم با معشوق خود در دکن درگذشت (همو، ص ۲۴۶؛ نیز نک: نفیسی، ج ۱، ص ۶۵۸). مجلسی غزل می‌سرود. بیت زیر ازوست:

در جهان هر جا بلایی بود از ما درگذشت غیربخت تیره کو چون سایه در دنبال ماست  
(شفیق اورنگ‌آبادی، ص ۲۴۷)

اوحدی بلیانی گوید:

«ملا مجلسی اصفهانی - از شاگردان محتشم بود، بسیار خوش طرز و صاحب قدرت آمده بود در سخن، و مردی متقی، صاف طبع، درویش نهاد، عاشق پیشه واقع بود، همیشه در صفاهان کارخانهٔ جولاهگی داشت، کسب



معیشت به همان کردی، و درین اواخر به محمدزمان نام جوانی عاشق شد، که پسر استاد علی طباح بود، و آن پسر چون خالی از جوهری نبود، مرتبه مرتبه از وی تربیت یافت، و ترک پدر و مادر کرده با وی به هند آمد، هر دو لختی سیار بودند، اتفاقاً در دولت آباد و احمدآباد نزد خواجه بیگ میرزا<sup>۱</sup> ولد معصوم بیگ<sup>۲</sup> رفته که حاتم زمان و از خوش‌فهمان کامل دانای جامع دوران است، و بنده در ایران به خدمت بسیار رسیده‌ام، و شعری می‌گذارند و هزار روپیه از وی گرفته و هزار روپیه<sup>۳</sup> دیگر از هر جانب به چنگ آورده قصد مراجعت به عراق داشته که در همان حوالی به حق می‌پیوندند، و چنان ظاهر شد که همان محمد زمان او چیزی در کارش کرده بوده و بعد از او اسباب او را تصرف کرده و در گجرات و آگره در سیر است» (گ ۶۹۷).

**محمود اصفهانی:** میرزا محمود - از سادات برخوار اصفهان است و از دودمانی بزرگ، و نصرآبادی در ترجمه برادر مهین وی میرزا محمدباقر که در زمان شاه سلیمان وزیر قورچیان بوده است می‌نویسد:

چون بعضی از ایشان در نطنز سکنی دارند، به سادات نطنز مشهورند در جوانی بعد از وفات برادر که شاعر لطیف‌الطبع بود، به هند افتاده منصب و خدمات یافت، در آخر عمر عزیمت عود به اصفهان نموده در بلاد سند مقتول شد، خالی از استعدادی نبود، اشعار ریان دارد، به ملاقات فقیر نرسیده و در وقت املا چیزی از او به یاد نبود که ثبت شود مگر این مطلع که از غزل مشهور اوست:

باده نوش جان کن شد، خون عاشقان نوشی      بعد ازین چو می با او، می‌توان زدن جوشی  
(نصرآبادی، ص ۶۹-۷۰)

وی در جوانی رهسپار هند شد و پیش از ورود خزین لاهیجی بدان سامان (۱۱۴۷ق) در گذشته بود.

**منصف اصفهانی:** تقی اوحدی می‌نویسد:

۱. خواجه بیگ میرزای صفوی (وفات: ۱۰۲۷ق) در سال ۹۹۹ به هندوستان رفته و به وسیله خان خانان به دربار اکبری پیوسته و در هزار و چهار به منصب پنجهزاری رسیده و جهانگیر پادشاه گوید: از تاریخی که قلعه احمدنگر به سعی برادرم مرحوم دانیال به تصرف اولیای دولت قاره درآمد (۱۰۰۹ق) تا تاریخ حال (۱۰۱۹ق) حفظ و حراست آنجا به خواجه بیگ میرزای صفوی که از خویشان غفران‌پناه شاه طهماسب است مقرر بود. نک: جهانگیر گورکانی، ص ۱۰۴، ۲۲۴، ۲۶۰.

۲. معصوم بیگ صفوی شانزده سال منصب وکالت شاه طهماسب را داشته و در سال نهصد و هفتاد و شش با پسر دانشمند خود خان میرزا به سفر حج رفته و رومیان بر سر وی و همراهانش ریخته همگی را به شهادت رساندند.

«شمع مجلس فضایل و دانشمندی، غیاث‌الدین منصور هرندی - تخلص وی منصف است، و الحق به غایت فهیم، خوش‌محاوره، خوش‌طبیعت، خوش‌صحبت، هم‌زبان، حرام‌توشه بود، مدتی جزو کشتی کرده متداولات گذرانیده کسب بعضی کمالات نموده بود، دو نوبت از صفاهان به هند آمد، بار اول به جعفر آصف‌خان قزوینی برخورد، مدتی در خدمت وی بوده و هنوز بنده در عراق می‌بودم که برگشت و نوبت دیگر که به هند آمد، او را با رستم میرزا اتفاق صحبت و ملازمت افتاد، مدتی با وی به سر کرد از غصهٔ او تریاک خورده خود را هلاک ساخت، و شرح حالات خود را مفصلاً نوشته به وصیت گذاشت، و در اصل خالی از نشأهٔ جنونی نبوده، اما به غایت فطرتی عالی و طبیعی نازک داشت، طاقت محنت و تاب نادر برابر نیارود، و هلاک او در برهانپور است در سنهٔ هزار و نوزده» (اوحدی بلیانی، گ ۵۲۹).

مؤلف تذکرهٔ میخانه که در اواخر سال ۱۰۱۷ به هند رسید، از این مطلب آگاهی نداشته که منصف پس از جدایی از آصف‌خان به وطن خود مراجعت کرده و پس از سه چهار سال بار دیگر به هند بازگشته و به رستم میرزای صفوی پیوسته است، چنانکه گوید:

«منصف دیوان نکته‌دانی، غیاث‌ای اصفهانی - خردمندی منصف و نکته‌سنجی بی‌تکلف است، اشعار او همه هموار و کم استعاره واقع شده، شعر را خوب می‌فهمیده و تمیز را از روی انصاف می‌کرده است، چنانکه اگر کسی دخل حساسی در شعر او می‌نمود فی‌الحال قبول می‌کرد و کج بحثی بر خود لازم نمی‌ساخت، گویا از آن رهگذر است که تخلص خود منصف قرار داده، نام او غیاث‌الدین علی است، ولیکن در هند به غیاثا اشتهار دارد، مولدش از اصفهان است و در صغر سن از وطن به شیراز رفته و در آن شهر به سن رشد و تمیز رسیده و پاره‌ای کسب فضیلت کرده و طبیعت را از صیقل صحبت خوش‌طبعان شیراز به مرتبهٔ موزونیت رسانیده و در سن بیست و سه از ایران به هندوستان آمده خود را به شرف خدمت خان نکته‌دان، آفتاب فلک مروت و احسان میرزا قوام‌الدین جعفر آصف خان مشرف گردانید، و آن خان جم‌نشان در تربیت او کوشید تا به توجه او در هند نشو و نما یافت، بعد از مدتی از مخدوم خود مرخص شده به دکن رفته ملازمت سلالهٔ دودمان اعتلا، نقاوهٔ خاندان والا، رستم میرزای صفوی اختیار کرد، و میرزای مذکور در رعایت خاطر منصف کمال مهربانی به جای آورده و کالت سرکار خود به او مقرر فرمود، چندی در خدمت آن سلالهٔ دودمان ولایت به آن امر مشغول بود، تا زیاده‌طلبی کار بر او دشوار کرد و راه سفر در پیش او نهاد، از صاحب خود جدا

گردیده به گلکنده رفت و در آنجا پاره‌ای ماند، اما نقش به مدعای او ننشست، جمجاه انجم سپاه محمدقلی قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰ق) مطابق حال او به احوالش نپرداخت، آن منصف به انصاف دانست که بد کرده که از خدمت میرزای عالیجاه میرزا رستم مفارقت گزیده، دیگر بار به برهانپور به خدمت میرزای مذکور عود نمود، باز آن در صدف شرف نبوی در مراعات خاطر او کوشیده وی را در بندگی خود نگاه داشت.<sup>۱</sup>

بر رای انور ارباب هنر پوشیده نماند که عزیزی از دوستان و یکجهت‌ان غیاثا به این ضعیف برخورد، و نقل کرد که در سنه تسع عشر و الف (۱۰۱۹ق) در دکن منصف بیمار شد و من بر بالین او بودم، در آن ایام اشعار خود فراهم آورد، همگی از قصیده و غزل پنجهزار و دویست بیت شد، دیوانی ترتیب داده به عزیزی از دوستان یکجهت خود سپرد، و وصیت کرد که این مجموعه مرا به ایران برسان، دو روز بعد از وصیت از جهان فنا به عالم بقا ارتحال نمود، وصیت‌نامه آن منصف زمانه به نظر این ضعیف درآمد، به خط خویش به این عبارت بی‌کم و بیش مرقوم ساخته بود که: حیران این کارخانه غیاثا ندانست به چه مصلحت آمد و رفت، باری به احتمال اینکه شاید تجرد نفس باعث کمی خست و عصیان گردد، مرگ را به معشوقی از خدا مسألت نمود، نهایت دید درین کارخانه، خود را بیکار دیدن و به چشم اعتبار در دنیا دیدنست، الهی هیچکس را با خلق کار نباشد، در جنب عنایت خالق معصیت بسیار را سهل انگاشتن آسان است، خدا کریم است، این عاصی را وصیت آن که بر سر راه تیمورنی مکان تدفین به جهت او تعیین نمایند، و اسب ابلق آقا جعفر را که بسیار خوش قدم است به او باز پس دهند، دیوان و ارادت این بنده را به نظر بیگ سپارند، شاید به ولایت رساند، دیگر خدا بیخشايد، مگر عنایت الهی کاری کند، وگرنه کار مشکل افتادست» (فخرالزمانی قزوینی، ص ۲۸۰-۲۸۹).

و نیز ساقی نامه یکصد و پنجاه و سه بیتی که منصف به نام شاه عباس اول سروده در تذکره میخانه مسطور است (نک: همان‌جا).

**وفایی اصفهانی:** او مردی قلندر مشرب بود. در زمان اکبر از اصفهان به هندوستان آمد. بیشتر به خدمت زین خان کوکه وابستگی داشت. مدتی در کشمیر به سر برد، بعد

---

۱. رستم میرزا از اوایل جلوس جهانگیر پادشاه از سرداران سپاه دکن در برهانپور بوده، و به درخواست خود در سال هزار و بیست و یک به حضور فراخوانده شده، روز نهم تیر با فرزندان به ملازمت رسیده، و در ۲۶ جمادی الاخر ۱۰۲۱ هـ ق به حکومت تته منصوب گردیده است (جهانگیر گورکانی، ص ۱۳، ۱۲۸-۱۳۰).

به لاهور رفت (شفیق اورنگ‌آبادی، ص ۲۷۸؛ راشدی، ج ۴، ص ۱۶۷۲).  
وفایی ذوق شعرگویی داشت و گاه گاه غزل می‌سرود (راشدی، ج ۴، ص ۱۶۷۲).  
بداؤنی می‌نویسد: «چندگاه در کشمیر بود، و به لاهور آمده با زین خان کوکه می‌بود» (ج ۳، ص ۳۸۵).

ابوالفضل علامی در شمار قافیه‌سنان دربار اکبری به ذکر وی پرداخته و نگاشته است: وفایی سپاهانی - پرتوی از ذوق دارد، چندی آبله پای دشت تجرید شد، امروز طیلسان تعلق بر دوش (۲، ج ۱، ص ۳۱۴).

وی در اواخر قرن دهم یا اوایل قرن یازدهم هجری به هندوستان رفته بوده است، و اینکه صادقی کتابدار در هزار و شانزده (۱۰۱۶ق) نوشته است: «وفایی اصفهانی - حریفی هرزه‌گرد و بی‌سر و پاست، خود را شاعر ساخته شاعرانه راه می‌رود، ناظر که زمانیست که در ایران به سر می‌برده است (صادقی کتابدار، ص ۲۸۹).

اوحدی بلیانی (گ ۷۹۳-۷۹۴) می‌نویسد:

«مهرورز جهان وفا، مولانا وفا از اصفهانست، مجردانه و قلندرانه مدت‌ها  
سیار بوده و الحال روزگاریست که در هند می‌باشد و در امور دنیوی ترقی  
عظیم کرده، حال (۱۰۲۴ق) در ملازمت ظفرخان بن زین خان است، مرد از  
خود گذشته صوف طبع وایافته ایست، در گجرات او را دریافتم، در مهمات  
دیوانی و امور پرکنات و سپاهیگیری به غایت صاحب وقوف و رشید و زبده  
است».

**هاشمی اصفهانی:** امیرشمس‌الدین در اوایل عمر و زندگانی بعد از کسب فضایل  
نفسانی به بیجاپور وارد شد و به خطاب صدرجهان مخاطب گردید و به واسطهٔ موزونی  
طبع گاهی درصدد انتظام نظم برآمده «هاشمی» تخلص می‌کرد. این ابیات از آن جمله  
است:

مرا هر شب خیال یار در آغوش می‌آید	غلط گفتم که جانی در تن بیهوش می‌آید
مگر میخانهٔ عشقست کوی مهوشان کآنجا	ز اهل هوش هر کس می‌رود مدهوش می‌آید

(امین احمد رازی، ج ۲، ص ۴۰۶-۴۰۷)

## منابع

- ابوالفضل علامی (۱)، *اکبرنامه*، به کوشش احمدعلی و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۷-۱۸۸۶م.
- \_\_\_\_\_ (۲)، *آیین اکبری*، لکهنو، ۱۸۹۳م.
- امین احمد رازی، *هفت اقلیم*، به کوشش جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، نسخه خطی کتابخانه قدس رضوی، ش ۵۳۲۴.
- بداؤنی، عبدالقادر، *منتخب‌التواریخ*، به کوشش احمدعلی، کلکته، ۱۸۶۹م.
- پیگولوسکایا و دیگران، *تاریخ ایران از آغاز تا سده هجدهم*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۹.
- تاراچند، «پیوندهای تمدن ایران و هند»، ترجمه مهاجر، سخن، دوره ۱۵، ش ۱۰، تهران، ۱۳۴۳.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین، *جهانگیرنامه (توزک جهانگیری)*، به کوشش سید احمد خان، علیگره، ۱۸۶۳م.
- خواجه عبدالرشید، *تذکره شعرای پنجاب*، لاهور، ۱۳۴۶.
- راشدی، سیدحسام‌الدین، *تذکره شعرای کشمیر*، لاهور، ۱۳۴۶.
- راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، ۱۳۵۷.
- شفیق اورنگ‌آبادی، لچهمی‌نرائن، *شام غریبان*، به کوشش محمداکبرالدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷م.
- صادقی کتابدار، *مجمع الخواص*، ترجمه عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۲۷.
- صبا، محمد مظفر حسین، *تذکره روز روشن*، به کوشش محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳.
- عبدالباقی نهاوندی، *مآثر رحیمی*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۸۱.
- فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی، *تذکره میخانه*، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۰.
- فردوسی، *شاهنامه*، زیر نظر ع. آذر، ۱۹۷۰م.
- فرشته، محمد قاسم استرآبادی، *تاریخ فرشته*، کانپور، ۱۳۰۱ق/۱۸۸۴م.
- فهمی، عبدالسلام عبدالعزیز، *ایرانی‌ها و شرق آفریقا*، فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۷.
- گلچین معانی، احمد (۱)، *تذکره پیمانہ*، مشهد، ۱۳۵۹.
- \_\_\_\_\_ (۲)، *کاروان هند*، مشهد، ۱۳۶۹.
- لنیتون، رالف، *سیر تمدن*، ترجمه پرویز مرزبان، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۳۷.
- ملک‌شاه حسین سیستانی، *خیرالبیان*، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۹۲۳.
- نصرآبادی، محمدطاهر، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸.
- نقیسی، سعید، *تاریخ نظم و نثر در ایران*، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۶۳.
- ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ترجمه مهرداد مهرین، تهران، ۱۳۴۳.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی